

چهارشنبه ۱۱ تیر ۱۴۰۴

وطن امروز | شماره ۴۲۵۵

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

آن که گفت آری، آن که گفت نه!

[امام حسین(ع)]
در بین راه که می‌آمد، برخورد کرد به خیمه و خر گاهی. سوال کرد: این بساط

برای کیست؟ گفتند مال عبیدالله بن حر جُعیفی است. حسین ابتدا خیمه‌ی را نزد او فرستاد و از او خواست که بیاید. در بعضی تواریخ دیده‌ام که وقتی پیغام حسین(ع) به او رسید، نیامد. آمدند گفتند که او نمی‌آید. عجیب است واقعا! حسین خودش بلند شد و رفت. کنار خیمه‌اش و سلام کرد، نشست و مطلب را با او در میان گذاشت؛ فرمود: وضع را که دیده‌ای، جوی را که حاکم است و یزید و ترویج لایالیکری و... را که می‌دانی؛ می‌دانی که این روال، ریشه اسلام را می‌کند.

عبیدالله همه حرف‌های حضرت را قبول کرد و انکار نکرد. نگفت که شما درباره وضع آنها اشتباه می‌کنی اما در جواب گفت نمی‌آیم. چرا؟ چون من وضع کوفه را اینطور دیده‌ام که مردم به نفع شما قیام نمی‌کنند. یعنی خلاصه‌اش اینکه از این‌ن نم‌د، کلاهی به ما نمی‌رسد و چیزی گیر ما نمی‌آید.

این یک استعانه بود اما در مقابل، باز هم حسین(ع) دارد می‌آیند و برخورد می‌کند. به خیمه و خر گاهی‌ که مال زهیر است. دستگیری و نجات گمراهان کار حسین است. این تعبیر زیبایی که ظاهرا از پیغمبر اکرم است که «ان‌الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»، چقدر زیباست! سفینه نجات به تعبیر ساده روز، آن قایقی است که غریق را نجات می‌دهد. یک وقت هست که در دریا افتاده‌ای و خودت متمسک به یک چیزی می‌شوی و بیرون می‌آیی اما یک وقت هست کسی دست تو را می‌گیرد و بیرون می‌کشد؛ این «قایق نجات» است. یعنی کسانی را که دارند غرق می‌شوند و از وادی انسانیت و الاهیت خارج می‌شوند، دست‌های‌شان را می‌گیرد و بیرون می‌کشد. این را می‌گویند قایق نجات. یعنی نمی‌گویند دستت را به من بده، بلکه خودش دست غریق را می‌گیرد و از آن ورطه بیرون می‌کشد.

با اینکه در تاریخ می‌نویسند زهیر عثمانی مسلک هم بوده است. حسین(ع) پیغام داد به زهیر که بیا با اینکه زهیر مقید بود که در این مسیر با امام حسین(ع) روبه‌رو نشود. آنجا میجوهر شده بود که با امام در یک جا خیمه‌های‌شان را برپا کنند و چاره‌ای نداشت. در تاریخ می‌نویسند وقتی قاصد حسین رسید، موقفی بود که همه داشتند غذا می‌خوردند. یکی از اطرافیان زهیر می‌گوید پیام‌آور حسین(ع) آمد و گفت: «یا زهیر! اجب اباعبدالله». یعنی ای زهیر! حسین تو را خواسته است. می‌گویند فضای خیمه را سکوت فرا گرفت و حالت بهتی به ما دست داد که لقمه‌ها در دست ما مانده. تعبیرش این است: «کأنَّ علی رُؤوسنا الطیر». یعنی مثل اینکه پرندۀ روی سر ما نشستۀ باشند! دیگر نمی‌توانستیم از جای‌مان تکان بخوریم. وقتی پرندۀ روی سرتان می‌نشیند و می‌خواهید نپرد چه کار می‌کنید؟ آدم دیگر سرش را تکان نمی‌دهد.

آن کسی که سکوت این جلسه را شکست، همسر زهیر است. به او گفت: چه می‌شود بلند شوی و بروی ببینی که پسر پیغمبر با تو چکار دارد؟! برو حرف‌هایش را گوش کن و برگرد. می‌گوید تا همسرش این حرف را زد، زهیر از جا برخاست و حرکت کرد و رفت به سمت خیام حسین(ع). در تاریخ نداریم که گفتار و سخنان حسین(ع) با زهیر چه بوده است. بله، حضرت با عبیدالله حر جُعیفی مفصل صحبت کردند و دست آخر هم او به امام حسین(ع) گفت: بیا! من اسب و شمشیری دارم و اینها را به تو می‌دهم که اگر می‌خواهی بروی بجنگی برو بجنگ. امام حسین هم گفت: نه به اسب تو احتیاج دارم و نه به شمشیرت. اینها مال خودت! برخلاف عبیدالله، درباره زهیر چنین چیزی به آن‌صورت نیست. می‌نویسند «فما لبثَ أن جاءَ مُشْتَبِراً». عجب آماده بوده است این روح! یعنی توقف زهیر در خیمه امام حسین کوتاه بود. اصلا توقفی نکرد و دیدیم که برگشت. اما این زهیر، دیگر آن زهیر نیست: «فَدَأْشَرَ وَجْهَهُ»، گویی صورت او یک تالاف و نورانیتی پیدا کرده است. وقتی زهیر برگشت، به تمام کسانی که اطرافش بودند گفت من با همه شما حل بیعت کردم؛ همگی بروید. حتی به همسرش گفت تو را هم طلاق می‌دهم؛ تو هم برو. رفا برپود، اموال را هم بردارید و بروید. تمام علقه‌ها را برید و گفت همه بروید...

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست اما در بین اینها همسر زهیر یک نگاه به او کرد و گفت: عجب! من هم بروم؟! من منشأ سعادت تو شدم! من کجا بروم؟!

مجتبی تهرانی
سلوک عاشورایی
منزل اول: تعاون و همیاری (چاپ اول: تهران، مؤسسه فرهنگی – پژوهشی مصائب‌الهدی، ۱۳۹۰)
صفحات ۸۴ تا ۸۸

حضرت امیر المومنین(ع):

کسی که برای جلب رضایت مردم، موجب غضب خدا شود خداوند او را به مردم و ما می‌گذارد.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
رابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲
نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پست الکترونیک: vatanemrooz.ir
پيام‌رسان: vatanemrooz
چاپ: مؤسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



ا د بیات
مقاومت پیشینه‌ای صدها ساله دارد و در پیچ و تاب‌های متعدد تاریخ، رنگ زمان‌ها و زمین‌های مختلف و رویدادهای گوناگون را به خود گرفته و تکوین آن به مرور تکمیل شده است. این ادبیات را به طور عمومی می‌شود در ۲ دسته کلی تقسیم کرد: ادبیات انقلابی و ادبیات جنگ؛ چه اینکه مقاومت می‌تواند در یکی از این ۲ وضعیت رخ نینماید. آنچه به آن ادبیات مقاومت می‌گویند، در حقیقت اشارای کلی‌تر است به هنر مقاومت در شاخه‌های مختلف مثل موسیقی، سینما، نقاشی، تئاتر و... اما اینکه واژه ادبیات درباره‌اش به کار می‌رود، لاقال درباره جایی مثل ایران چندان تصادفی و بیراه نیست.

چنانکه در جنگ تحمیلی اخیر دیده شد، نخستین هنری که توانست به موضوع جنگ واکنش درخور و مناسبی نشان بدهد شعر بود و نهایتا وقتی بعد از چند روز موزیک تأثیر گذار محسن چاوشی به نام «علاج» منتشر شد، باز هم می‌شد دید که نه نوع خواندن چاوشی ترقی خاصی کرده بود و نه ملودی و تنظیم کار چیزی جلوتر از کارهای قبلی همین خواننده و آهنگساز داشت، بلکه آنچه این اثر را به‌روز و متناسب با احوال حال حاضر جامعه ما می‌کرد، در حقیقت شعر کلام بهمنی بود. در جنگ تحمیلی اول که ۸ سال به طول انجامید، حدود یک سال پس از تجاوز رژیم بعث، نخستین فیلم جنگی ایران ساخته شده فیلمی اکشن که تقلیدی دست‌چندم از مدل‌های خارجی بود و نخستین فیلم دفاع مقدس سینمای ایران در سال ۶۴ جلوی دوربین رفت. یعنی حدود ۵ سال بعد از شروع جنگ (پرواز در شب از رسول ملاقلی‌پور)، این بار ما به نظر می‌رسد

ما اینقدر فرصت نداشته باشیم تا برای خلق نخستین الگوهای بومی متناسب با این جنگ در عالم هنر صبر کنیم. در حقیقت همان الگوی دفاع مقدس ۸ ساله هم چیزی است که به عنوان پس‌زمینه ذهنی و پیشینه الگوساز، می‌تواند ما را اندکی جلوتر بپنندارد. آنچه رسیدن جامعه فرهنگی یک کشور به ساخت ادبیات مقاومت، چنانکه متناسب با احوال روزآمد یک جنگ باشد را تسهیل می‌کند صرفاًمسائل تکنیکی نیست،اگر ساخته شدن نخستین فیلم دفاع مقدس در سینمای ایران ۵ سال طول کشید،به دلیل ضعف‌های تکنیکی در سینمای ایران نبود، بلکه یک ایده باید متشکل می‌شد و فرم مشخص خود را پیدا می‌کرد. اتفاقا اینجاست که شعر می‌تواند اهمیت تعیین‌کننده خود را نشان بدهد، چون ایده‌ها در شعر می‌توانند به‌سرعت متشکل شوند و فرم هنری پیدا کنند. در نخستین روزهای تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران، نخستین شعرهایی که در واکنش به چنین رویدادی سروده شد بیشتر مایه‌های رمانتیک عشق به

ادامه از صفحه اول

همین آمریکا و انگلیس و شوروی و پرتغال و چه می‌دانم همین‌ها که امروز اتو کشیده و عصاره‌ورت‌داده از حقیق بشر می‌گویند، می‌خواستند سبق ما را ببرند ما می‌خواستیم نفس بکشیم اما چکمه سربازان دشمن روی خرخره‌مان بود. راستی! گفتم دشمن. اگر کسی به تو گفت اشغال لاله جالسوسی به خاطر هیجان و ماجراجویی انقلابی‌ها بوده و با این کار بهانه داده‌ای دست آمریکا تا با ما دشمنی کند، بپرس چند کلاسی سواد تاریخی دارد. تو سنت قد نمی‌دهد اما پدربزرگت حتماً بادش هست همین موبوهرای آمریکایی و چشم‌آبی‌های انگلیسی، دولت رسمی ایران را رسماً با کودتا کله‌پا کردند، چرا؟ چون نخست‌وزیر ایران بچه‌تخس‌بازی در آورده بود؟ نه عزیزم! بنده خدا فقط گفته



روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
رابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲
نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پست الکترونیک: vatanemrooz.ir
پيام‌رسان: vatanemrooz
چاپ: مؤسسه جام‌چم برتر برنا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

واکنش شاعران ایرانی به جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی

غزل به مثابه موشک

از مردم ایران در آن ایام می‌خورد:

«هم از غیرت، هم از انگیزه لبریزید موشک‌ها!

به نام نامی حیدر به پا خیزید موشک‌ها!

طلمس کهنه آفسون صهیون را به اعجازی

ندامد بشکنید، از حق نبره‌یزید موشک‌ها!»

در این ایام شعری هم سروده شد که واکنشی به مسائل سیاسی روز بود. قاتزه زرافشان در غزلی به ادعاهای طلبکارانه رئیس‌جمهور آمریکا و بعضی کشورهای غربی دیگر پاسخ داد که می‌خواستند ایران را پای میز مذاکره بکشند و همان چیزی را که اسرائیل عنوان کرده بود هدف اصلی‌اش از این حمله است با امضای رسمی خود ما از ما بخوانند. او ابتدا در بیت

اول به این اشاره کرد که ما از آنچه بر سرمان آمده است به این سادگی‌هایم‌ی‌گیریم؛

«دل‌های ما هنوز پر از داغ بی‌حد است

ایران من، ادامه بده، راه مقصد است»

و سپس در واکنش به آن درخواست‌های سیاسی مطرح شده، سرود:

«مرگا به ما که خام‌ان‌نامه‌ها شویم

با قاتلان خود چه کسی راه آمده‌ست؟»

قاتزه امجدیان هم قریب به همین مضمون را سرود:

«درا با نسب ماست! بگویند به مراب

او مرده و ما تا ابدالدر روانیم!

ما وعده حقیق، نخواهید نچنگیم!

ما راهی قدسیم، نخواهید بمانیم!»

معصومه مرادی هم شعر صمیمی‌های درباره امدادگران شهری جنگ سرود؛ هرچند عبارت دل شاد در آن مقداری سنسجیده به کار رفته بود، متناسب با صحنه‌هایی که مخاطب از دیدن کار چنین افرادی تصور می‌کند نیست:

«ممانی پایمان

بیل مکئیکی است

بالای پر کارم

تروسو و تنبل نیست

کارش کمی سخت است

اما دالش شاد است

او قهرمانی در

نیروی امداد است

نام خدا دالم

روی لبش جاری‌ست

وقتی که سرگرم

آوار بررداری‌ست

بابای خوب من

پیروز میدان است

او با همین کارش

سرباز ایران است»

اعظم سعادت‌مند شعری برای شهدا سرود که در آن سوگواری را به بعد از جنگ و فرا رسیدن روز پیروزی موکول می‌کرد:

«ایام گریه خواهم شد اما صبح بعد از جنگ
پس از این لحظه‌های بی‌امان زخمی خون‌رنگ
تو را بعد از عبور دود و آتش، اشک می‌ریزم
پس از پیروزی نور حقیقت بر شب نیرنگ»
پس از پیروزی شعری سرود که توصیف جالبی از اوضاع اجتماعی جنگ داشت:

«و جنگ آمد و شهر را زیر و رو کرد

و هر فرد را با خودش روبه‌رو کرد

یکی گوش خود را به دشمن سپرد و

از اوامر ترسید و با ترس خود کرد

یکی هی خرید و خرید و خرید و

در انبار خودخواهی خود فرو کرد

یکی نرخ ارز و طلا و بلا را

در آوار اخبار می‌جست‌وجو کرد

یکی خنده شد چچه‌ها را بغل کرد

و شب صبر شد با خدا گفت‌وگو کرد

یکی پاره‌های دل دیگران را

طبیعیانه با صوت قرآن رفو کرد

یکی بی‌جهت به شب، شب را عقب زد

شفق شد و با خون پاکش وضو کرد»

وقتی فضا رفت‌ه‌رفته محرمی شد، شعرها هم رنگ و بوی حسینی گرفتند و با‌اوضاع این جنگ که البته به مرحله آتش‌پس رسیده بود هماهنگ شدند. زهرا سیه‌کار در همین احوال سرود:

«این محرم کربلا آمد به استقبال مان

پس محال است آنکه از خون شهیدان بگنریم

پای روضه قد کشیدیم، این مرام موع‌هاس‌ت

پس کجا کوتاه می‌آیم، در‌یاباوریم

غیر از اینها هم اشعار متعددی پس از تجاوز رژیم به ایران سروده شد که در آنها نام بعضی شهدا، مثلاً کودکان بی‌گناهی که به شهادت رسیدند بودند وجود داشت یا واکنشی بودند به پیشنهادهای طلبکارانه و سلطه‌جویانه برای مذاکره و موارد زیادی از آنها هم تلاش‌های شاعرانه برای خلق تعبیر خلاقانه درباره موشک‌ها بودند. پرتکرارترین آرایه ادبی در این باره تشبیه موشک‌های ایرانی به تیری بود که آرش از کمان رها کرد تا مرز ایران را مشخص کند.

کوتاه به دردی که ملت ایران بابت این تجاوز متحمل شد اشاره کرد و نوشت: «فصل صبر ما سر آمد، زخم سختی خورده‌ایم» و در مصرع بعد طلب انتقام کرد و نوشت: «تیغ برادر ای برادر، ما برادر مرده‌ایم». محتوای باقی مثنوی هم به نوعی بازتکرار همین مضمون است. محمدمهدی عبداللهی هم یک دوبیتی سرود که انکار در آن این تجاوز دشمن فرصتی برای محو آن به شما می‌رفت و جنبه انتقامی آن پررنگ بود:

«این خون که سرآغاز قیام است امروز

یاربرگر فصل انتقام است امروز

با نغمه یا علی بگو بر صهیون

کار همه کفر تمام است امروز»

یکی از اشعار معروف دیگر در این دوران متعلق بود به رضا شیبانی که در غزلی کوتاه اما پرسوز و گداز، از مصیبتی که بر مردم رفته بود، می‌گفت: «این زلف به خون تر شده، زلف وطن ماست، این پیکر صدپاره، تن ماست، تن ماست» و نهایتاً در ۳ بیت آخر سعی می‌کرد روحیه را نیازد و به جنگیدن و ایستادگی تشویق کند: «با این همه هرگز نهراسیم ز دشمن، تا دست علی پنجه مهربک‌ن ماست». میلاد عرفانپور هم یک دوبیتی سرود از این قرار:

«صبح از دل این غبار برمی‌خیزد

از معر که بانگ بار برمی‌خیزد

این خون غدیر است به جوش آمده باز

پیداست که ذوالفقار برمی‌خیزد»

در این دوبیتی چیز خاصی جز اشاره به شروع این جنگ در آستانه عید غدیر و ارتباط دادن آن با وعده ظهور منجی وجود نداشت. این البته مساله کم‌اهمیتی نیست اما در ابتدایی‌ترین برخوردها با چنین اتفاق بزرگی به ذهن می‌رسد.

فاطمه نائی‌زاد نیز شعری در وصف سرداران شهیدی که رژیم صهیونیستی ترورشان کرده بود سرود و نوشت:

«بر بال نسیم می‌رود دست به دست

در متن خبر، باز گل لاله نشست

این عید غدیر، عید قربانش شد

سردار به یاران شهیدش پیوست»

در کنار اینها انبوهی از اشعاری را می‌شد دید که مایه‌های وطنی داشتند. حتی بسیاری از رسانه‌های رسمی یا مجازی که ارتباطی با موضوع شعر و شاعری داشتند، ابیات یا غزل‌هایی را منتشر می‌کردند که متعلق به چند سال اخیر بود و در وصف عشق به میهن و علاقه به جانفشانی برای آن. در آن ایام اخبار به طور لحظه‌ای می‌آمد و یک چشم مردم به تلفن‌های همراهشان دوخته شده بود تا ریز به ریز موارد را دنبال کنند و یک چشم دیگر‌شان به صفحه تلویزیون بود تا ببینند که منابع رسمی چه می‌گویند. این فضای پرا‌التهاب تا حدود زیادی تمرکز را از همه افراد، منجمله شاعران می‌گرفت و تولیدات کمتری از آنچه لازم و ضروری بود انجام شد اما اتفاقاً در همین میان می‌شد یک دوبیتی را از شهاب مهری سراغ گرفت که واکنشی به مساله اخبار و اتفاقاتی که برای شبکه خبر افتاد بود، پس از حمله رژیم صهیونیستی به ساختمان شیشه‌ای صلاوسیم‌ا و حمله‌سازی مجری تلویزیون خانم سحر امامی، شهاب مهری سرود:

«از: صحبت روشن «سحر» خواهد گفت
از مجری و قاب شعله‌ور خواهد گفت
دیروز تو اخبار جهان را گفتی
امروز جهان از تو خبر خواهد گفت»

باز هم چند روز دیگر که از این جنگ گذشت، اشعار دیگری سروده شد و مفاهیم دیگری منطبق با شرایط روز جامع به رشته نظم درآمنند. معصومه جراح‌زاده غزلی سرود که یک رجزخوانی حماسی در وصف موشک‌های ایرانی بود و در آن اشارهای مستقیم به نام موشک سجیل هم وجود داشت. از آنجا که این غزل یک رجزخوانی تام و تمام بود، خطاب به دشمن سروده می‌شد:

«هرخیز و برگیاری سجیل را ببین

بر نام شهر طیرا ابابیل را ببین»

در همان ایام بهجت فروغی‌مقدم هم شعر دیگری سرود که این‌بار خطاب به مردم داخل کشور بود و از زاویه دیگری درباره این ماجراها می‌گفت. شعر شخم فروغی مقدم مردم را به آرامش دعوت می‌کرد و می‌گفت:

«آرام بمانید که این کار کمی نیست!

تا قافله این دامنۀ بیش از قدیمی نیست»

در ادامه این غزل، بیتیه آمده بود که می‌گفت ما در کشتی توخیم و از صد بارش سسیل و موج‌های گوناگون نباید هراس داشته باشیم. شاعر در ادامه بدون اینکه نامی از رهبر انقلاب ببرد، اشارهای به حضور این شخصیت در شرایط حال حاضر می‌کند و می‌سراید:

«شد شکر که از تاراش توفان حوادث

بر چهره متعق‌ن‌ن‌ش‌ل‌مانی نیست»

راضیه مظفری هم غزلی نو سرود که در آن توصیه می‌کرد در این شرایط برای آرامش‌مان قرآن بخوانیم، نسبت به هم رحم و مروت داشته باشیم و به هم مهربان تر باشیم: «محبوب من! از شهر می‌جنگ می‌آید / این روزها با بغض‌هایم مهربان تر باش»
یک غزل از مبین اردستانی هم در این ایام منتشر شد که خطاب به موشک‌ها بود و بیشتر به درد داشتن احوال بسیاری

ما و گنده‌لات‌های دنیا

تاریخ برای‌مان فیکور گرفتند تا مجبور شدیم پشت‌بازو نشان‌شان دهیم. هر چه کردیم بی‌خیال‌مان شوند و بروند سی خودشان و دست از سرمان بردارند. انگار آب در هاون می‌کوبیدیم. انتظار نداشتی که ما هم تا قیام قیامت توسری بخوریم؟ وقتی تمدن ایران باستان اشتباهی افتاد وسط پایگاه‌های نظامی کشوری که فقط چند قرن تاریخ دارد، ما هم باید اشتباهی بیخ خرخره‌شان حیاط خلوت می‌ساختیم تا این به آن در شود. گفتی اگر بچه خوبی بودیم و سرمان توی لاک خودمان بود، کارمان نداشتند؟ خدا شاهد است ما چند قرن برای‌شان کبریت بی‌خطر بودیم اما آنها را از صد بارش سسیل و موج‌های دشمنانمان را به همین‌ها، همین کراوات‌قشنگ‌ها بغر‌مازده بودیم تا دوره‌می نانی در نفت بزنیم اما میهنات! آنها آش را با جاش می‌خواستند. گوشت لخم ملت‌ها را می‌خواهند. بی‌آنکه استخوانی جلوی‌شان بیندازند. کسی زیر سایه اینها به زندگی آرام و نرمال نمی‌رسد، چون

گنگ‌ستر‌ها سایه‌شان را هم با تیر می‌زنند ما کجا با گنده‌لات‌های دنیا دهان به دهان شدیم؟ بله! مشغول مذاکره بودیم اما آنها شامو‌تی‌باری درآورند. دوباره خواستند با زبان زور با ما حرف بزنند اگر موشک نمی‌ساختیم، تا الآن قورت‌مان داده بودند. اگر جلوی‌شان راست‌قامت نمی‌ایستادیم، یک لقمه چپ‌مان کرده بودند. اگر قوی نشده بودیم، مثل گوشت قربانی تجزیه‌مان کرده بودند. حرف‌هایم که به اینجا رسید، دستمال سفید را تا کرد و عرق پیشانی‌ام را گرفت. کفایت مذاکرات را اعلام کرد و تن به آتش‌پس داد. ما باهم رفیق بودیم. گوشت هم را می‌خوردیم، استخوان هم را دور نمی‌ریختیم. ریشمان یکی بود. پابند همین خاک بودیم. دل در این سرزمین داشتیم. آن روز، بین‌مان جدال احسن در گرفته بود. ما داشتیم تاریخ را مرور می‌کردیم داشتیم امروز را می‌دیدیم. می‌خواستیم فرادی‌مان روشن باشد. ما یکی بودیم در ۲ نگاه.